أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين‌

 در جلسه گذشته به مناسبت ایام عزا و سوگواری اهل بیت علیهم السّلام در ماه محرّم و صفر، تا حدودی مطالبی كه در این زمینه از بزرگان در نظر بود به عرض رفقا و دوستان رسید. ولی شاید قصور از بنده بوده كه نسبت به كیفیت اقامه عزا آن‌طور كه بایدوشاید حقّ مطلب ادا نشده بود كه سؤالاتی در ذهن بسیاری از دوستان پیدا شده و باید هم همین‌طور باشد. یعنی انسان باید مسیر خود را با فهم و عقل انتخاب و اختیار كند. مطلبی را كه بنده عرض می‌كنم این مطلب وحی منزل نیست و بر اساس تفكر و بینش خود نسبت به مبانی و معتقدات آنچه كه از مسیر و مرام و منهج بزرگان دریافته‌ام خدمت رفقا و دوستان و همین‌طور سایر افراد قرار می‌دهم.

 باید مطالب سنجیده شود، روی مطالب باید تأمّل شود و تحقیق شود، به صرف اینكه بنده یك مطلبی را عرض می‌كنم این مسئله مورد پذیرش قرار نگیرد. خود رفقا، خود اشخاص، هر كسی در هر كجای دنیا هست این مسائل را كه می‌شنود باید از روی فهم و تدبّر باشد تا اینكه در این گذر زمان و پرداختن به برنامه بزرگان بتواند قدمی به جلو و مرحله‌ای را از مراحل طی كند.

 حركت از روی تقلید حركتی است عصّارانه و مانند آن حیوانی كه آن را به دور طاحونه‌[[1]](#footnote-1) به گردش درمی‌آورند انسان به دور خود حركت می‌كند. البته تقلید از فرد خبیر و بصیر كه یا معصوم علیه السّلام است و یا متصّل به ولایت معصوم علیه السّلام، آن هم در حكم تحقیق است نه تقلید و عین صلاح است. یك وقت انسان مریض است و وقتی‌كه مریض می‌شود دكتر زیاد پیدا می‌شود، دیگر از طفل ده ساله گرفته تا پیرزن نود و چهار ساله همه دكتر می‌شوند و هر كسی برای انسان دوایی تجویز می‌كند. اگر انسان بخواهد به حرف این و آن گوش بدهد این می‌شود تقلید و این تقلید انسان را به هلاكت می‌برد، انسان را به نیستی می‌كشاند. چنانچه این مسئله در میان ما خیلی رایج است و خیلی‌ها به واسطه این مسئله به هلاكت افتادند. مرض پدیده‌ای است كه اقتضای مسیر خاصّ خود را می‌كند. درمان باید بر اساس مسیر تعیین شده و منطقی و عقلانی باشد و این افرادی كه می‌آیند و بدون تحقیق و بدون تعلّم یا مطب باز می‌كنند یا از این عطّارهایی كه به صرف گیاه بودن و ادّعای غیرشیمیایی بودن مواد و امثال‌ذلك، به خود حق می‌دهند كه طبابت كنند و برای افراد نسخه بپیچند، همه اینها مسئول هستند. طبابت باید بر اساس منطق و سیره عقلائیه باشد.

 در روایت از رسول خدا است كه فرمود: كسی كه طبابت كند بدون علم علاوه بر كیفر دنیوی و ضمان،

 عقوبت اخروی را هم باید متحمّل شود. هم ضمان دنیوی و هم عقوبت اخروی.[[2]](#footnote-2) این مسیر، مسیر عقلایی است، مسیر منطقی است. رسول خدا هم نمی‌فرمود مطلب همین بود. مطالبی را كه اولیای دین می‌فرمایند بر اساس منطق و بر اساس فطرت و بر اساس موازین و مبانی فطری است. این‌طور نیست كه به صرف طبابت و تداوی با اعشاب و گیاهان هر كسی به خود اجازه دهد كه با جان مردم بازی كند.

 وقتی‌كه مرحوم آقا برای تحصیل به نجف مشرّف شده بودند، فرزند اوّل ایشان یك دختری بود به نام فاطمه و خیلی از هوش او هم تعریف می‌كردند. می‌گفتند یك چیز عجیبی بود. تقریباً حدود شش ماه در آن هوا و فضای نجف بود، یك شخصی آنجا بود به او می‌گفتند كه دكتری هست و آقایان پیش او می‌رفتند، درحالی‌كه خیلی سررشته نداشت و آمده بود و خودش را به این شغل مشغول كرده بود. كسی دیگر هم نبود یا اینكه این‌طور معروف شده بود. این بچّه مریض می‌شود و پیش این دكتر می‌برند و این هم دارو می‌دهد و این فوت می‌كند. اواخر حیات مرحوم آقا بود در یك قضیه‌ای كه ایشان برحذر می‌داشتند افراد را از اینكه به غیرمتخصّص مراجعه كنند و می‌فرمودند باید در این‌گونه مسائل به بهترین متخصّص مراجعه كرد. افرادی كه می‌آمدند یك پیشنهادهایی می‌كردند و از پیش خودشان تجویزهایی می‌كردند. ایشان خیلی متأثّر می‌شدند و پرخاش می‌كردند و می‌گفتند این كارها چیست كه انجام می‌شود مگر اینها ... یعنی این یك سنتّی است در میان ما ایرانی‌ها، واقعاً یك سنّت غلطی است، یك روش غلطی است كه در چیزی كه سررشته نداریم دائماً دخالت می‌كنیم و خیال می‌كنیم حالا این یك فخر و افتخار است. ایشان می‌فرمودند من هنوز كه سال‌های سال از آن جریان فرزندم می‌گذرد، هنوز آن سوز از دست دادن این فرزند را به خاطر طبابت آن شخص غیرطبیب در خود احساس می‌كنم. این حرف شخصی است كه ولی خدا است. ولی چقدر این مسئله گران آمده كه این‌طور از این مطلب یاد می‌شود. باید هر چیزی جای خود باشد. یكی هم در مسائل بنّایی هر كسی می‌خواهد بنّایی كند هر كسی می‌آید رأی می‌دهد: اینجا را این‌جور كن، آنجایش را آن‌جور كن. در مسائل مختلفی هست كه بدون تخصّص ما می‌آییم و اظهار نظر می‌كنیم و بدون در نظر گرفتن عواقب، همین‌طور نظر می‌دهیم.

 راه سلوك این نیست، راه سلوك راه اتقان است، اتقان. یعنی وقتی یك شخصی می‌آید پیش شما می‌گوید فرض كنید كه من معده‌ام درد گرفته، دلم درد گرفته یا سرم درد گرفته، فوراً نگو من دلم درد گرفت همچنین دوایی خوردم خوب شدم. اگر شما بگویی كار حرام انجام دادید، حرام. حرام كه فقط از دیوار مردم بالا رفتن نیست، این هم حرام است. مگر شما سررشته دارید؟ كه تا یكی گفت دلم درد گرفته، آقا من این دوا را خوردم خوب شدم بیا تو هم بخور دو هفته بخور. شاید هزار مرض اینجا است. از كجا این مسئله مرتبط با این قضیه می‌شود؟ بله، انسان طبیب متخصّصی را دارد می‌تواند معرفی كند، من پیش این رفتم نتیجه گرفتم‌

 شما هم برو. خودش نمی‌تواند. اگر این كار را انجام بدهد یك عمل ضدّ سلوكی انجام داده است. یعنی ضد و برخلاف مسیری كه خدای متعال تعیین كرده انجام داده است.

 این مراقبه‌ای كه بزرگان می‌فرمایند انسان باید مراقبه كند، خیال نكنید فقط مراقبه از دروغ گفتن و سّب و فحش دادن، نه! مراقبه در این‌گونه مسائل، انسان خود را نگه دارد، كفّ نفس كند، زبان را به هر سخنی نگشاید، هرچه كه به فكر او آمد او را بر زبان نیاورد این مراقبه است. یك وقت ممكن است انسان یك همچنین مسئله‌ای را انجام بدهد از ده سال نماز شب خواندن جلوتر برود. خود را نگه دارد. نفس خود را نگه دارد از هرز بودن و بی‌حساب و كتاب بودن، او را دربیاورد، این می‌شود مراقبه. این معنا معنای مراقبه است.

 نسبت به مطالبی كه خدمت رفقا عرض شد دیدم كه بهتر است توضیح بیشتری در این زمینه داده بشود تا اینكه آن مسیر واقعی و سنّت حسنه و دستوری كه خود بزرگان و اولیای دین و ائمّه علیهم السّلام به ما داده‌اند آن دستور مشخص شود. لِمّ و علّت آن به دست بیاید و بدانیم كه باید در آن مسیر حركت كرد و در آن راه رفت تا اینكه انسان به آن نتیجه مطلوب برسد و الّا ممكن است كه در مراتب پایین متوقّف شود. من نمی‌گویم كه افراد گمراه می‌شوند، متوقّف می‌شوند در همان مراتب پایین می‌مانند. حركت ایشان در همان منازل مادون، آن حركت تثبیت می‌شود و دیگر نمی‌توانند عبور كنند، نفس خود را نمی‌توانند بكِشند و به بیرون بیاورند و او را وارد افق‌های دیگری كنند. فقط اینجا كه نیست. مسائلی هست، مراتبی هست، درجاتی هست كه برای رسیدن به آن درجات، انسان باید به خود حركت بدهد و تصوّر نكند كه مطلب به همین كیفیت و به همین وضعیت است.

 شكّی نیست در اینكه مصائبی كه بر اهل بیت وارد شد مخصوصاً در مسئله كربلا از حدّ تصور اصلًا خارج است. جنایاتی كه دشمنان خدا روا داشتند بر آل رسول و آن فجایعی كه انجام شد كدام قلبی است كه شمّه‌ای از این فجایع را بشنود و متأثّر نشود.

 امروز به یكی از رفقا داشتم می‌گفتم كه یك وقت مرحوم آقا در صحبت‌های ایشان شنیدم می‌فرمودند: من مدّت‌ها بود كه در ذهنم این مسئله عطش سیدالشّهدا علیه‌السّلام بود كه این چه‌طور می‌شود انسان به این نقطه و به این نكته برسد كه ما در تاریخ داریم كه به واسطه شدّت عطش، یك ابر و دخانی در جلوی چشمان حضرت نمایان شده بود. طبعاً اطبّای چشم این را بهتر درك می‌كنند احتمالًا به خاطر كمبود آن مایع زجاجیه در قرنیه و اینها یك همچنین مسئله‌ای برای افرادی كه دچار عطش بسیار شدیدی شده باشند پیدا می‌شود. ایشان می‌فرمودند ما این را خوانده بودیم ولی من نمی‌توانستم درك كنم چه‌طور می‌شود این قضیه برای سیدالشّهدا پیدا شود كه بین خود و بین سماء یك دخانی را می‌دید، ابری را می‌دید و چشم آن‌طور كه بایدوشاید نمی‌دید. این چه عطشی بود؟ این چه مسئله‌ای بود؟! تا اینكه می‌فرمودند در یك سفری ما به مكّه رفته بودیم در همان سفر اوّل، ظاهراً بیمار شده بودند و بعد می‌خواستند با ماشین بروند مكانی و مدّتی بود آب نخورده بودند و مصادف شده بودند با بی‌آبی. به وضع بسیار ناگواری افتاده بودند به طوری كه ایشان می‌گفتند

 كه رمق از من رفت و دیگر توان بر حركت نداشتم و اگر نیم ساعت دیرتر به قهوه‌خانه‌ای نمی‌رسیدیم كه در آنجا چایی، آبی، چیزی نبود من تلف شده بودم. ایشان می‌فرمودند من در این نیم ساعت كه تا برسیم در جلوی چشمم دخان و دود احساس می‌كردم و می‌دیدم. یعنی هرجا چشمم را باز می‌كردم آنجا به یاد این عطش سیدالشّهدا علیه السّلام افتادم كه این قضیه این بوده است. یعنی حضرت از نقطه نظر عطش و كمبود آب، بدن دچار كم آبی شده بود، این حالت پیدا شده بود. این یكی از مسائل بوده، یكی از مطالب و جریان‌هایی بوده كه بر حضرت گذشته است.

 شهادت امام مجتبی علیه السّلام، شهادت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله، شهادت امام رضا علیه السّلام یا شهادت امام سجّاد علیه السّلام در ماه محرّم و صفر، این چند نفر از ائمّه، شهادت ایشان در این ماه بوده آن هم با چه وضعیتی و با چه كیفیتی.

 در همین مجلس قبلی مخدّرات، بنده عرض كردم كه واقعاً بعضی از این نویسندگان و گویندگانی كه اطّلاعی از تاریخ و از مبانی و از انصاف ندارند، یعنی از انصاف هم اطّلاعی ندارند، راجع به امام سجّاد علیه السّلام چه تعبیراتی دارند: ای كاش او هم در میان شهدای كربلا بود! آخر كسی می‌آید به امام یك همچنین حرفی بزند؟! چرا نباید او در كربلا به شهادت برسد؟! اگر تو تاریخ خوانده بودی می‌فهمیدی كه امام سجّاد بلند شد در آن حال مرض افتاد، عمّه‌اش را صدا كرد كه عصای من را بیاور و شمشیر مرا بیاور و حركت كرد كه برود به طرف گودال قتلگاه و از پدر حمایت كند و نتوانست، یعنی قدم از قدم حضرت برنداشت. همین‌طوری ما می‌آییم و می‌بافیم، نسبت به ائمّه علیهم‌السّلام می‌بافیم!

 كلّ جریاناتی كه بر امام حسین علیه السّلام گذشت از زخم و تیر و سنگ و شمشیر و اینها یك ساعت یا یك ساعت و نیم بود. حدود دو ساعت آمدن و جنگ كردن و مواجه شدن با شمشیر و با تیر و اینها بیش از یكی دو ساعت نبود. بعد هم جریان به آن كیفیت انجام شد كه واقعاً خیلی عجیب است. امام سجّاد روزها هر روز برایش یك كشته شدن بود. شما تصوّر این را بكنید كه یك نفر را با آن زنجیرها به این كلفتی، كه من در یك موزه‌ای كه در یكی از همین كشورها بود كه بودم در عراق یا سوریه یا ... نظیر آن غل جامعه‌ای را كه در آن زمان امام سجّاد علیه السّلام را مقید به آن غل كرده بودند در آنجا آویزان كردند، دیدم تحمل یك دقیقه آن را ما نداریم. آن‌وقت انداختند آهن به این كلفتی دور گردن، زنجیر، دست و پا و همه بسته، به طوری كه بر شتر برهنه هم سوار كردند، شتری كه در حال حركت است كه با هر قدمی‌كه شتر برمی‌داشت از زیر این آهن‌ها خون می‌آمد، چه زجری امام سجّاد كشید در این مدّت؟! چه زجری كشید؟! قضیه امام حسین یكی دو ساعت بود تمام شد. چه زجری كشید؟ این بالاتر بود یا آن؟ برویم امتحان كنیم، امتحان كاری ندارد! امتحان كنیم ببینیم كه خوش می‌گذرد یا چه‌طوری است قضیه؟! مسئله چه‌طوری است؟ آن‌وقت حضرت با این وضع بیاید در كوفه، در مجلس آن لعین، بعد ببرند حضرت را در شام، در آن خرابه كه می‌فرماید شب از سرما، روز از

 گرما ...

 واقعاً عجیب است آن داستان منهال‌[[3]](#footnote-3) وقتی‌كه می‌گوید آمدم دیدم همین كه حضرت، پشتش را برگرداند دیدم خون از آن زنجیر و اینها جاری است. اینها بشر بودند، اینها مسكّن كه نمی‌خوردند. مسكّن كه تزریق نمی‌كردند، آنها هم عصب داشتند، آنها هم درد داشتند. این الم و جراحت امام سجّاد علیه السّلام به چه نحوی بود كه تا زمان شهادت امام سجّاد علیه السّلام این‌طور بود و حضرت به كسی نمی‌گفت كه وقتی حضرت را داشتند غسل می‌دادند، اصحاب امام سجّاد وقتی نگاه می‌كنند به آن بدن حضرت، می‌بینند هنوز زخم و آن آثار است، امام باقر می‌فرمایند این مربوط به همان جریان است. چه كسی اینها را تحمل كرد؟ چه كسی این مسائل را این‌طور به این وضعیت تحمل كرد؟

 آن‌وقت می‌آیند مسائلی بیان می‌كنند عجیب! چرا امام سجّاد با فرستاده یزید در مدینه بیعت كرد؟ مگر امام بیعت می‌كند؟! نمی‌شود امام بیعت كند! یعنی كسانی می‌آیند بر امام خرده می‌گیرند؛ افرادی مثل همین آقا شیخ عبّاس قمی، همین صاحب مفاتیح این مطلب را نپذیرفته! مگر می‌شود؟! نبایست این كار انجام بشود كه امام سجّاد با این فرستاده یزید، یك خون‌خوار قسی، كه سه روز تمام زنان مدینه را بر لشگر شام حلال كرد، یك همچنین حیوان درنده‌ای آورده امام سجّاد را یا بیعت كن با خلیفه مسلمین یا الان گردنت را می‌زنم؟ چه كار كند، چه كار كند امام؟! ما همین‌طور اینجا گرفتیم و نشستیم و خودمان می‌بُریم و خودمان می‌دوزیم و می‌گوییم نه نباید این كار را بكنیم. وضعیتی بود می‌كشتند امام سجّاد را، زمین خالی از حجّت می‌شد، دیگر امامی وجود نداشت، دیگر سرپرست امتّی وجود نداشت. شما خیال می‌كنید این بیعتی را كه امام سجّاد علیه السّلام با فرستاده و نماینده یزید می‌كند این خیلی راحت است؟! من قطع دارم، قطع دارم آن بیعتی را كه امام سجّاد علیه السّلام با فرستاده یزید در آن روز انجام داد هزار بار آرزوی مرگ می‌كرد تا اینكه این مسئله اتّفاق نیفتد، ولی باید انجام بشود، باید انجام بشود.

 آدم گاهی از اوقات این قضایا را به یك مقداری، نه به این شدّت، یك ده درصدی، ده در هزاری چند درصدی، انسان می‌تواند اینها را گاهی تجربه كند؛ برای خود بنده هم اتّفاق افتاده در بعضی از اوقات می‌خواستم خودم را بیازمایم، ببینم نسبت به فلان مطلب، نسبت به فلان قضیه چه احساسی دارم؟! واقعاً در آن زمان احساس می‌كردم كه مُردن برای من بسیار بسیار راحت‌تر از اقدام به یك همچنین مطلبی است ولی باید این كار را انجام داد. كاملًا این مسئله را احساس می‌كردم كه اگر من را مخیر كنند بین اینكه این كار را انجام بدهم یا از این دنیا بروم، می‌گفتم من از این دنیا می‌روم من این كار را انجام نمی‌دهم، این عمل را من انجام نمی‌دهم. آن‌وقت همین‌طوری ما می‌آییم: چرا امام سجّاد بیعت یزید را قبول كرد؟! همین‌طوری بدون هیچ‌

 حسابی و كتابی! یعنی اگر شما حساب كنید مصیبتی كه بر امام سجّاد علیه السّلام در این مدّت آمد و قضایایی را كه امام سجّاد با چشمش در كوفه دید؛ تمام آن اهل بیت سیدالشّهدا، خواهر، زن، خواهرزاده، دختر، تمام اینها مسئولیتش با امام سجّاد بود دیگر! این مصیبتی كه بر امام سجّاد علیه السّلام در طول مسیر آمد، تحقیقاً اگر نگویم بیشتر از مصیبت كربلا بوده، كمتر نبوده. مصیبت كربلا چه بوده؟! بالاخره زدن و كشتن و از بین بردن بوده است دیگر. آمدن به این نحو به این كیفیت، آن قضایایی كه مربوط به خود حضرت و پاهای حضرت را با زنجیر به زیر شتر بستند كه با هر حركت شتر، تمام این زنجیرها می‌كوبید بدن امام سجّاد را، یك دقیقه‌اش را ما نمی‌توانیم تحمّل كنیم. می‌گویم بنده دیدم در موزه‌ای كه در آنجا بود آن اوضاعی كه در آنجا بود. تیر می‌آید به آدم می‌خورد آدم بعد از ده دقیقه می‌میرد. نهایت آن این است دیگر. این هر آنی یك تیر دارد فرو می‌رود، هر آنی یك نیزه دارد به بدن آدم فرو می‌رود. تمام هم نمی‌شود. یك روز، دو روز، سه روز، ده روز، بیست روز، حتّی تا یك ماه هم نقل شده است و مطالب دیگر و آن جریانات دیگر به جای خود.

 این به این نحو آیا اقتضا نمی‌كند كه شیعه نسبت به این مسئله متأثّر بشود؟! قطعاً همین‌طور است. قطعاً همین‌طور است انسان در عزاداری سیدالشّهدا و ائمّه علیهم السّلام احساسش او را برمی‌انگیزد كه در این مصیبت خود را حاضر ببیند و ناظر ببیند و آن وضعیت را درك كند و آن تألّمات را احساس كند تألّم را احساس كند.

 وقتی‌كه مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملكی تبریزی أعلی اللَه مقامه در مناجاتش با خدا می‌گوید: «ای كاش، ای كاش آن عمودی كه بر فرق علی اكبر تو آمد بر فرق فرزند من می‌آمد» این احساس می‌كند این مسئله را؛ «ای كاش آن تیری كه بر چشم ابالفضل تو می‌آمد آن تیر بر چشم من می‌آمد»؛ ای كاش ... این دروغ نمی‌گوید این راست می‌گوید، این احساس می‌كند. واقعه عاشورا را احساس می‌كند لمس می‌كند. چون از اولیای الهی است، ولی خدا است، معیت دارد احساس می‌كند، معیت دارد. مثل ما نیست كه فقط فیلم بازی كند. نه، او معیت دارد او با خود وجود حقیقی امام علیه‌السّلام اتّحاد برقرار كرده است و آن وجود، در مظاهر مختلفه جمال و جلال الهی در هر موقعیتی كه قرار بگیرد این هم در همان موقعیت وجدان می‌كند. لذا درست می‌گوید.

 وقتی‌كه این‌طور است كجا انسان می‌تواند در این ایام اظهار شادی كند؟ وقتی‌كه مرحوم آقا می‌فرمودند در این ایام شیرینی نخرید، آجیل نخرید، چیزهایی كه باعث تفنّن است در این دو ماه نگیرید. این فقط یك شعائر نیست بلكه اظهار وحدت كردن است، اظهار معیت كردن است كه من با شما در این قضیه شریك هستم. مثل جابر بن عبداللَه انصاری كه آمد بر سر قبر سیدالشّهدا علیه السّلام چه گفت؟ گفت من شهادت می‌دهم با تو هستم، در هر كجا در فراز و نشیب‌ها با تو بودم، در كربلا با تو بودم در رفتن به كوفه و شام با تو بودم. در همه اینها با تو بودم و راست هم می‌گفت چون خودش را در این سلسله می‌دید و یكی از افراد این‌

 سلسله می‌دید. خودش را در یكی از این افراد احساس می‌كرد. این سلسله‌ای كه در پشت سر سیدالشّهدا دارد حركت می‌كند و این مراتب كمال را یكی پس از دیگری دارد طی می‌كند خودش را درون این سلسله می‌دید و احساس می‌كرد. فقط حرف نمی‌زد، مشخّص است كه این حرف‌ها از دل برمی‌خواست و نسبت به این مسائل با یقین و با إتقان و إحكام این مطالب را می‌گوید. انسان باید خود را به این كیفیت دربیاورد، به این وضعیت باید دربیاورد. اینها مسائلی است كه باید بیان شود.

 امشب ما داشتیم می‌آمدیم در این خیابان‌ها نگاه كردم در همین خیابان بزرگ كه هست از میدان ژاله به ... دیدم در این خیابان‌ها از هر چند تا مغازه یكی مغازه شیرینی فروشی است. افراد دارند می‌آیند بی‌توجّه، پُر! فلان شیرینی، فلان عنوان فلان عنوان، تمام هم نمی‌شدند. مثل اینكه مردم این ایام محرّم و صفر تازه اشتهایشان برای شیرینی بیشتر باز می‌شود! این مغازه پُر پُر بود. به این رفیقمان گفتم آخر اینها خجالت نمی‌كشند؟ اگر پدرشان می‌مُرد، اگر یكی از عزیزان ایشان می‌مُرد مغازه را نمی‌بستند نمی‌گفتند به خاطر فوت فلان كس ما تا موقع فلان تعطیل هستیم؟ انگار ما اصلًا فرهنگ نداریم و فقط باید مادّیات بر فرهنگ ما حاكم باشد! چرا باید شیعه در ماه محرّم و حرام مغازه‌های شیرینی فروشی داشته باشد؟ چرا؟ چیزهای دیگر بفروشد، نان روغنی بفروشد، از آن چیزهایی كه از نظر عرف تفنّن به حساب نیاید، تفریح به حساب نیاید. چرا؟ این چیزهایی است كه باید گفت به مردم، باید آنها را متوجّه كرد و البتّه شاید هم مطّلع نیستند، جاهل هستند نه اینكه معاند باشند ولی باید به آنها گفت.

 یك روز مرحوم آقا در همین محرّم و صفر بود و اتّفاقاً روز شهادت یكی از ائمّه بود یا در غیرمحرّم و صفر بود ولی روز شهادت بود. از اصفهان آمده بود و چند جعبه گز از اصفهان آورده بود برای مرحوم آقا و داده بود به یكی از این افراد و وقتی به مرحوم آقا گفتند ایشان فرمود: رفت یا نرفت؟ گفتند هنوز نرفته است. گفت: برو به ایشان پس بده و بگو دیگر تا آخر عمر من از تو هدیه‌ای را قبول نخواهم كرد. امروز روز شهادت امام است برای من گز می‌آورید؟! این روش روش بزرگان بوده است، یاد می‌دهند به ما ادب به ما یاد می‌دهند، قانون به ما یاد می‌دهند. ارزش‌ها را برای ما روشن می‌كنند، روشن می‌كنند كه امروز ... گفتند: اگر پدرت هم امروز از دنیا رفته بود تو گز می‌آوردی؟ یا مصیبت دیده هستی؟! مصیبت زده هستی و باید امروز را در حال مصیبت و در حال حزن باید باشی. این یك مسئله طبیعی است و باید این مسائل روشن بشود و خصوصّیات آن باید برای مردم گفته شود.

 امّا عرض بنده در آن مجلس قبل این بود كه مكتب توحید و مسیر امام علیه السّلام مكتب عبور است نه مكتب توقّف و سكون. امام علیه السّلام هم عزا دارد و هم عروسی دارد. هم جشن دارد و هم فقدان دارد. هم مرض دارد و هم صحّت دارد. هم ضیق دارد و هم رفاه دارد. همه اینها در زندگی امام علیه السّلام است. ما فقط از امام و از ائمّه مصیبتش را گرفتیم بقیه را همه را ول كردیم، انگار این ائمّه فقط برای گریه و زاری ما آمدند! اینكه نشد، این ماندن در مصیبت است، توقّف در مصیبت است نه توقّف در سیدالشّهدا. سیدالشّهدا

 قبل از واقعه كربلا همان‌طوری كه خدمت رفقا عرض كردم قبل از واقعه كربلا امام بود. یك امام معصوم بود و همان عصمت امام علیه السّلام بود كه واقعه كربلا را از سایر واقعه‌ها متمایز ساخت. هیچ واقعه‌ای در تاریخ نبوده است و نخواهد بود و بر هر واقعه‌ای اسم كربلا گذاشته شود حرام است و توهین به مكتب تشیع است و اهانت به مقام عصمت و خطاناپذیری امام علیه السّلام است و تصرّفاتی كه دارد در همه مراتب. خیلی وقایع زیاد است، افراد خیلی خوبی بودند از دنیا رفتند، شهید شدند به جای خود، همه مأجور، همه محمود و همه مورد رضای الهی، ولی كربلا نیست. كربلا یك مسئله دیگر است. عاشورا نیست، عاشورا یك مطلب دیگر است. عاشورا مدیر آن سیدالشّهدا بود، سیدالشّهدا بود، سیدالشّهدا عنوانی است مربوط به یك نفر و آن حسین بن علی بن ابیطالب، نه آدم دیگر، نه آدم دیگر حالا یكی كشته شود در یك قضیه‌ای ما اسمش را بگذاریم سیدالشّهدا؟ حالا چون كشته شده است سیدالشّهدا است؟ نه، این غلط است. سیدالشّهدا لقبی است كه شیعه اتّفاقاً در حفظ و حراست از این عنوان و قداست باید كوشا باشد نه اینكه با ضمّ و ضمائم دیگر این مقام و موقعیت را دائماً بیاورد پایین آن هم یك سیدالشّهدا، آن هم یكی آن هم یكی چندتا شد؟ پس چند هزارتا سیدالشّهدا داریم! پس امام حسین كدام یك از آن‌ها بود؟

 مثل این ساختمان‌هایی كه الان انجام می‌دهند بعضی جاها ساختمان می‌گذارند اسمش را می‌گذارند كعبه، كعبه یكی است اسم كعبه فقط برای آن ساختمان خاصّ است و آن بنای خاصّ است و در جای دیگر نمی‌شود آن اسم را استعمال كرد و حرام است. چون این اسامی، اسامی توقیفیه است و جایز نیست كه انسان این اسامی را در جای دیگر استفاده كند. چون این اسامی هركدامشان بار خاصّ خودشان را دارند. بار معنوی و مفهومی‌خاص خودشان را دارند. مسئله سیدالشّهدا هم همین است.

 اینكه بنده عرض كردم كه مجالس باید مجالسی باشد كه در آن مجالس باید به نحو متعارف در آنجا عزاداری شود، شلوغ پلوغ كردن و داد و بیداد كردن و به هم زدن و ریختن این چیست آقا؟ اینكه عزاداری نیست، این دیوانگی است. آدم همین‌طوری بزند شلوغ و پلوغ و ... چه خبر است؟ چیه آقا؟ اینكه عزاداری نیست. عزاداری این است كه منظّم، مرتّب، سنگین، رنگین، انسان بنشیند گریه كند كه آن گریه خودش رحمت است و موجب نزول بركت است و موجب حضور نفسِ عصمت است در آن مكان. وقتی‌كه آن حقیقت عصمت در یك جا ظهور پیدا می‌كند طبعاً افرادی كه در آنجا هستند متأثّر می‌شوند و منفعل می‌شوند و رنگ می‌گیرند از آن حضور؛ این رنگ گرفتن به صورت اشك از چشمان انسان می‌آید یا حتّی به صورت غیر اشك. انسان حال انبساط پیدا می‌كند حالش عوض می‌شود سبك می‌شود، می‌بیند تعلّقاتش كم شده است. حالا اگر انسان بیاید و خودش را مصیبت زده كند؛ یعنی برود در مصیبت، حالا كاری ندارد این صاحب مصیبت امام حسین است، غیر امام حسین است. ما می‌خواهیم سینه‌مان را بزنیم، بر سرمان بزنیم یك ساعت بر سرمان بزنیم حالا برای چه كسی سینه می‌زنی؟ می‌گوید: برای چه كسی؟ برای چه كسی می‌زنیم؟ امام حسین‌

 دیگر برای امام حسین. این می‌شود چه؟ این می‌شود تحت تأثیر خود مصیبت قرار گرفتن و مصیبت زده شدن.

 انسان نباید مصیبت زده شود. انسان باید غالب بر مصیبت باشد، حاكم بر مصیبت باشد. نباید خود را از دست بدهد نباید خود را گم كند. نباید از خود بیرون بیاید، غلط است. چقدر سیدالشّهدا در روز عاشورا، در شب عاشورا حضرت زینب و سایر افراد را دعوت به صبر می‌كرد مگر ما نداریم؟ لایذهبنّ بحلمك الشیطان.[[4]](#footnote-4) شیطان مبادا حلم تو را برباید! عنان اختیار را از كفت برباید. این حرف‌ها حرف‌های امام حسین است. یعنی داد نزن، شیون نكن، مسلّط باش. حالا یك وقتی مسئله اصلًا از اختیار انسان خارج می‌شود در او بحثی نیست، آن اشكال ندارد. ولی نه انسان بیاید خود را بیندازد در این وادی، گریه‌اش نمی‌آید دائما داد بزند، گریه‌ات نمی‌آید ساكت بگیر بنشین. خودشان فرمودند مَن بَكی أو أبكی أو تباكی وجبت له الجنّة[[5]](#footnote-5) امام صادق علیه السّلام فرمودند كسی كه گریه كند بر مصیبت ما، یا اینكه بگریاند. همین ذاكرینی كه می‌گریانند و مصائب را نقل می‌كنند. یا اگر از این دو قسم نیست حالش جوری نیست گریه‌اش بگیرد، خود را به حال حزن دربیاورد. این به حال حزن درآوردن یعنی خود را داخل در این مسیر كردن، داخل در این رودخانه كردن وجبت له الجنّة باید هم همین‌طور باشد؛ چون داخل در رحمت شده است، داخل در رحمت واسعه امام علیه السّلام شده است. به همین مقدار از ما خواستند، كافی است تمام شد. دیگر این چیزها را ندارد.

 وقتی‌كه سینه زده می‌شود آرام باید سینه زده شود. می‌گویند دیگر محكم بزن به هر اندازه كه امام حسین را دوست داری! بابا این مریض می‌شود، جراحت پیدا می‌كند. مگر این كارها درست است؟ یا اینكه مقدار عزاداری باید مشخّص باشد، یك مقدار متعارفی كه انسان بیاید و در آن حال و هوا قرار بگیرد، فیض ببرد و تمام شد. حالا سه ساعت سینه بزند بعضی می‌گویند كه بندگان خدا دعوت می‌كنند یك جا حالا نهاری یا شامی، تصوّر بر این است كه حالا قرار بر این است كه اطعامی باشد دیگر حالا هرچه می‌شود تا جان دارد و رمق دارد بزند كه یك وقتی این پولی كه اینجا خرج می‌شود حرام نشود! بابا همان یك ربع اوّل را به تو ثواب دادند بقیه آن دیگر هر چه آنهایی كه آنجا هستند و این شكمشان غرغر می‌كند و از سویدای دل دارند تو را دعا می‌كنند همه آن دعاها به تو می‌رسد! همان یك ربع اوّل، یك ربع بیست دقیقه، نیم ساعت، یك روضه و یك سینه، تمام شد، تمام شد. دیگر این همه تا یك بعد از نصف شب موقع عزاداری است شور بدهیم، نه! اینها توقّف در مسئله است! این مصیبت زده شدن است. سیدالشّهدا نمی‌خواهد بگوید باید در من مصیبت زده شوید، در من مصیبت زده نشدید با این كارتان مرا از دست دادید شما مرا از دست دادید.

 در این مجالس بیا به دنبال اینكه چه راهی را برای خودت اختیار كنی كه آن راه تو را به من نزدیك كند، به هدف من نزدیك كند. یك روضه انجام بدهیم، یك ذكر مصیبت انجام بدهیم، ده دقیقه، یك ربع در حالت آرامش، با صدای متعارف و با صوت متعارف، نه با دادهایی كه طاق بیاید پایین، نه با نعره‌هایی كه زن حامله‌

 بچّه سقط كند، نه با این چیزها! آن‌وقت اثرش را در خودتان ببینید كه این اثرش بیشتر است یا اینكه تا ساعت دو بعد از نصف شب خودتان را تكّه پاره كنید و بعد بلند شوید بیایید بیرون مثل آدم مریض بیفتید یك طرف! كدام اثرش بیشتر است؟! كدام احساس سبكی و انبساط و حیات برای انسان حاصل می‌شود؟ كدام یك از اینها، كدام یك از اینها؟ آنهایی كه تصوّر كردند دین فقط گریه كردن است آنها سخت در اشتباه هستند. آنها یك طرف سكّه را دیدند دین گریه نیست. دین عشق است، محبّت است، مودّت است، وحدت است، معیت است. خودشان فرمودند: هل الدّین الّا الحّب و البغض‌[[6]](#footnote-6) بغض نسبت به اعداء و حب نسبت به راه‌یافتگانی كه دست انسان را می‌گیرند. مگر غیر از این است؟ دین محبّت است.

 محبّت اهل بیت اصل و اساس دین است این محبّت را از ما بگیرند هیچ چیز در دست ما نیست. الان محبّت امام زمان را از ما بگیرند، چه می‌شود؟ می‌شویم ربات، ما ربات هستیم فقط ربات. این محبّت است كه انسان را می‌برد و نزدیك می‌كند و در مصیبت آنها همراه با آنها صاحب مصیبت می‌كند و محزون و در شادی آنها صاحب نشاط می‌كند. بعضی‌ها هستند در تولّد ائمّه هم بلند می‌شوند روضه می‌خوانند! غلط است. تولّد ائمّه كه دیگر روضه خواندن ندارد، در اعیاد كه دیگر روضه خواندن ندارد. اینها می‌بینند از همین ذاكرینی كه درآمدند و دیگر هر شعری می‌خوانند و هرچه برای ایشان پیدا شود و هیچ توجّهی به مفاهیم و امثال ذلك ندارند می‌بینند یك چیزی خواندند ولی همچنین نشد، نچسبید، به ایشان نچسبیده تا سینه نزنند و شور ندهند مفید فائده نمی‌شود. آقا می‌زنند عید ائمّه را به كربلا و ... حالا خوب بود یك كربلایی بود والّا نمی‌دانستند به كجا بزنند، بزنند و همین‌طوری و كه چی؟ كه ما دیگر عیدی نداریم و همه عزا است. ائمّه عید داشتند، مصیبت داشتند، شادی داشتند، غم داشتند، همه چیز داشتند. امام حسین را ما فقط با گریه كه نمی‌خواهیم. امام حسین را با همه حالاتش می‌خواهیم. فرض كنید اگر سیدالشّهدا در اینجا می‌آمد و شبی بود شب جشن و شادی بود و خودش می‌خندید ما هم آنجا گریه كنیم برای او؟ می‌گوید من خودم دارم می‌خندم شما به چه چیز من گریه می‌كنید؟ به چه چیز من دارید گریه می‌كنید من خودم دارم می‌خندم، من خوشحالم، من خودم در اینجا شاد هستم.

 در مكتب توحید توقّف نیست، سكون نیست، فقط بر یك محور چرخش نیست، محورهای متعدّد در مكتب توحید مورد آزمایش و آزمون قرار می‌گیرد و انسان باید از آنها عبور كند. این مسئله است كه انسان را می‌تواند حركت بدهد و به جلو ببرد نه اینكه فقط انسان در این مسئله بخواهد متوقّف شود، در اینجا بخواهد بایستد. امام علیه السّلام حقیقت ربطیه ولایی بین پروردگار و بین خلق است، به این معنا باید رسید، به این نكته باید رسید. اگر ما فقط به امام علیه السّلام از دریچه غم‌ها و حزن‌ها و مصائبی كه بر او آمده بخواهیم نگاه‌

 كنیم نمی‌توانیم همه آن جنبه‌ها را تجربه كنیم، نمی‌توانیم. خود را محصور كردیم، محصور در این مسئله كردیم.

 یك وقت من خدمت رفقا در یكی از همین مجالس «عنوان» عرض كردم. اگر سیدالشّهدا علیه السّلام واقعه‌كربلا را نداشت به همین موت طبیعی مرض، سكته و سایر علل ظاهری از دنیا می‌رفت ما چه كار می‌كردیم؟ راهمان بین خود و خدا بسته می‌شد؟ دیگر هیچ چیز نبود؟ نه. سیدالشّهدا فوت كرده، از دنیا رفته تمام شد حالا چه كار كنیم؟ به همین جهت ظاهری حالا كه همه ائمّه را شهید كردند یا سم دادند یا زدند كشتند ائمّه را همین‌طور دیگر كشتند. پیغمبرش را هم سم دادند و همان دو نفر عایشه و حفصه پیغمبر را كشتند. واللَه لَقَد سَمَّتاه‌[[7]](#footnote-7) امام صادق علیه السّلام می‌فرماید. خود پیغمبر را هم سم دادند و كشتند، دخترش را هم كشتند. توسط چه كسانی به به به! مفاخر اسلام! به خاطر حفظ اسلام دختر پیغمبر را هم می‌كشیم و بقیه را همین‌طور! حالا من این فرض را الان در اینجا برای شما مطرح می‌كنم همان‌طوری كه ما به همین علل و عوامل ظاهری متأثّر می‌شویم و از دنیا می‌رویم. اگر ائمّه ما مثل ما این‌طور از دنیا می‌رفتند. مرحوم آقا چطور از دنیا رفتند؟ با سكته قلبی بود دیگر، حالا حتماً باید شهید بشوند؟ چه كسی گفته باید شهید بشوند؟ مرحوم آقای حدّاد این ولی الهی چطور از دنیا رفتند؟ با همین علل و عوامل ظاهری و بیماری‌های ظاهری دیگر. در بیمارستان بودند و بالاخره دكتر ترخیص نمی‌كرد ایشان می‌فرمودند من را ببرید منزل. او می‌گفت نمی‌شود. رو كردند به دكتر گفتند كه من فقط امشب بیشتر نیستم من را ببر در منزل فایده ندارد. ایشان را منتقل كردند و اجازه دادند كه از بیمارستان ترخیص شوند آوردند در منزل. مرحوم قاضی چطور از دنیا رفتند با همین استسقاء، ناراحتی كبد، هپاتیت با این از دنیا رفتند. حتماً شخصی كه دارای مراتب می‌شود باید به یك طریق غیرعادی باشد؟!

 در بعضی از تعبیرها شما نشنیدید كه فلانی، مردن در بستر برای او كم بود. چرا كم است، چرا كم است؟ چرا انسان حتماً فقط باید به یك طریق خاصّی از این دنیا برود؟ چه كسی گفته؟ این همه از بزرگان مگر به همین كیفیت از دنیا نرفتند؟ خود همین افراد مگر به همین كیفیت ظاهری از دنیا نرفتند همین‌هایی كه این حرف‌ها را می‌زدند. حالا چه شد؟ هیچ چیز. یك مسیری است خدا تعیین كرده است. حالا یك نفر باید با این بیماری از دنیا برود. آن یكی باید با آن بیماری از دنیا برود، آن یكی در پرونده‌اش نوشته شده كه باید در میدان حرب و جهاد از دنیا برود. حالا مرحوم آقا كه ولی الهی است چون با ایست قلبی و سكته و امثال‌ذلك از دنیا رفتند ثواب جهاد در راه خدا و شهادت را به ایشان نمی‌دهند؟ می‌دهند، بالاترش را هم می‌دهند. چرا؟ چون وحدت دارد، معیت دارد. اگر این شخص در روز عاشورا بود و با اصحاب سیدالشّهدا بود آیا جزء همان افرادی بود كه شب عاشورا گذاشتند و رفتند و از تاریكی خیمه استفاده كردند یا می‌ماند پای كار و تا آخر هم می‌ایستاد و مانند زهیر بن قین و بقیه اصحاب وفادار حضرت كه عرض می‌كردند به حضرت اگر هزار مرتبه ما

 را بكشند و چه كنند و خاكسترمان را فلان كنند ما دست برنمی‌داریم، چه بود؟ می‌ایستاد این همچنین مردی بود. پس این با آنها است. پس این با آنها است. فقط فرقش این است كه زمانه هزار و دویست سال او را دیرتر به دنیا آورده است كه آن هم دست خودش نبوده است. مگر دنیا آمدن ما دست خودمان است؟ نه.

 اگر روز قیامت ما به امام حسین بگوییم كه ما چه گناهی كردیم كه در روز عاشورا نبودیم و اگر بودیم مانند اصحاب تو فداكاری می‌كردیم چرا ثواب را خدا به آنها می‌دهد به ما نمی‌دهد امام حسین چه جوابی دارد به ما بگوید؟! می‌گوید شما نبودید. می‌گوییم مگر بودن دست ما بوده است؟ شما امتحان می‌كردید، امتحان می‌كردید ما را در آن زمان می‌دیدید كه ما جزء آن فراری‌ها هستیم یا جزء آنهایی كه ماندند و تا آخر هم ایستادند و ذرّه‌ای تردید و اضطراب و شك در وجود آنها نبود. حضرت می‌فرماید: هان! من جای حق نشستم. من جای حق نشستم. من جای عدل نشستم. من جای انصاف نشستم. مَن رَضِی بِعَمَلِ قَومٍ فَهوَ مِنهُم.[[8]](#footnote-8) اگر خودت را در موقعیتی احساس كنی. این احساس را من می‌گویم كه ما رفقا در این مجالس به دست بیاوریم، نه اینكه بر سر هم بزنیم، نه اینكه سروصدا و فریاد كنیم. با سروصدا این احساس برای آدم پیدا نمی‌شود. می‌دانید قضیه‌اش قضیه كیست؟

 یك‌دفعه ما با مرحوم آقا سفر حج رفتیم همان سفر اوّل یك عده‌ای از یكی از این هیئت‌های درجه یك طهران از مدیران و افراد و مؤسّسین هم در كاروان ما بودند آن زمان من، هفده سالم بود خودم یادم است كه یك شب یكی از اینها می‌گفت كه به یكی از همین افراد جریان نیمه شعبان بود كه خیلی مفصّل جشن می‌گرفتند و چه و چه ... و خیلی حالا دیگر من بیشتر توضیح نمی‌دهم كه خدای نكرده قضیه و مسئله‌ای برای شخصی نباشد. ولی رسیدن به مطلب منظور است می‌گفت: فلانی! سه روز است كه به خاطر امام زمان كفش را از پایم درنیاوردم! می‌گفت: به او گفتم رفیق پس چه‌طور نماز خواندی؟ گفت: نماز؟ نماز اینجا نیست! اینجا فقط امام زمان است، نماز را بگذار كنار همه وقت می‌شود خواند! این چه امام زمانی است كه نماز را از تو گرفته است؟ این چه امام زمانی است؟ این چه امام زمانی است كه حكم واجب و تكلیف را از تو گرفته. می‌گفت به خودش قسم سه روز است كه كفشم را از پایم درنیاوردم. حالا به چه كیفیتی می‌خوابید نمی‌دانم اگر راست می‌گوید و خوابش و مسائل دیگر اینها باید یك خورده فكر كرد در این قضیه! لابد بهتر می‌دانند. این امام زمانی كه بیاید نماز واجب را از آدم بگیرد این امام زمان، به درد می‌خورد؟ اینها تخیل نیست؟ این چیست؟ این در امام زمان توقّف كردن است، در امام زمانِ تخیلی نه امام زمانِ واقعی. امام زمان می‌گوید نمی‌خواهد برای من این‌قدر خودت را به تعب بیندازی. باید به اندازه و روی حساب و بدون جنجال و بدون هیاهو و بدون تئاتربازی و بدون چشم و هم‌چشمی. روزی چهار ساعت، می‌خواهی پنج ساعت بلند

 شو برو از حقّ زن و بچّه‌ات نباید بزنی، از حق رفیقت نباید بزنی، غذایت را بخوری تمام منظّم روزی چهار یا پنج ساعت می‌خواهی برای من بیای این شعائر را انجام بدهی اشكال ندارد. یعنی چه كفش درنیاوردن؟ یعنی چه نماز نخواندن؟ یعنی چه؟ این حرف‌ها چیست؟ ما همین مسئله را در مصیبت امام حسین داریم همین قضیه آن به یك نحو ما به یك نحو، خیال می‌كنیم هرچه این مسئله بیشتر بشود حال ما بهتر و نزدیك‌تر و آن مسئله بهتر می‌شود.

 امام حسین می‌فرماید لازم نیست شما در آنجا باشی، لازم نیست در كربلا باشی. احساست این هست كه اگر با من بودی جانت را فدا می‌كردی؟ می‌گوییم هان! اجازه بده فكر كنم، زود جواب ندهی، نگوییم: بله یا رسول اللَه، یا رسول اللَه نمی‌خواهد بگویی. برو فكر كن برو فكرهایت را بكن، بسنج، موقعیت خودت را بسنج، موقعیت سیدالشّهدا را بسنج دنیا را و اعتباریت دنیا را بسنج، یكی یكی این نقطه‌ها را بیاور در كنار هم قرار بده. مَجاز بودن دنیا را بیاور. اینها را در همین مجالس امام حسین باید یاد بگیرد. فقط زدن بر سر فایده ندارد. زدن بر سر اینها را نمی‌آورد در ذهن ما، اینها را نمی‌آورد. اعتباری دنیا را بسنج، مرض‌ها را بسنج، آخرت خودت را بسنج، فلاح و رستگاری را بسنج، سعادت ابدی را بسنج، آن عمری را كه خدا به تو داده بسنج، اینها را همه را سنجیدی، آن نور و بهاء و بهجت را در نظر بیاور، آن ظلمت نفس و عواقب آن را در نظر بیاور، آن عالم بهجت را در نظر بیاور. آن صفا را در نظر بیاور، آن توحید را در نظر بیاور. روی اینها یكی یكی بنشین فكر كن، فكر كن!

 من وقتی به این رفقا می‌گویم وقتی‌كه زیارت را انجام می‌دهید بروید یك گوشه بنشینید. از زیاد خواندن چیزی به دست آدم نمی‌آید. بروید یك گوشه بنشینید فكر كنید. بروید آن گوشه مقابل ضریح سیدالشّهدا، مقابل ضریح موسی بن جعفر، مقابل ضریح امام رضا علیهما السّلام بنشینید خودتان را ببرید در امام رضا، در موسی بن جعفر، آن وضع، آن حال ببینید چند مَرده حلّاج هستیم؟ تا چقدر می‌توانیم خود را در زمره پیروان امام دربیاوریم؟! آیا اگر ما در آن زمان بودیم همین كارها را می‌كردیم یا نه؟ ببینیم آنها چه می‌خواهند؟ از ما چه می‌خواهند؟ امام حسین می‌گوید: نمی‌خواهد تو تقاضا كنی كه در روز عاشورا بودی، تو بیا ببین من برای چه شهید شدم و فرزندان خودم را و اهل بیت خودم را به چه روزگاری انداختم. برای اینكه اقامه ارزش‌ها را كنم و اقامه اخلاق را كنم و اقامه عدل و داد را كنم. تو این عدل و داد را بیاور در زندگیت، در ارتباط با رفیقت عدل را بیاور. یواش یواشكی رد نكن برو! وقتی جایش می‌رسد در آنجایی كه یك منفعتی هست حساب كن، مسائل را در نظر بگیر نه اینكه می‌گذرد حالا، یواشكی چشم را ببند و برویم! آن هم هیچ چیز به بزرگواری خودش نمی‌گوید. تو برو سراغ او یا اینكه یك مسئله‌ای وقتی به نظرت می‌رسد برو دنبال آن، اگر رفتی این كار را كردی با من هستی، اگر نه بیخود ادّعا نكن، بیخود طلب نكن، بیخود طلب نكن كه ما خوب راه همه را بلد هستیم. اگر قرار بشود بیاییم امتحان بگیریم از افراد آن‌وقت معلوم می‌شود كه چند نفر قبولی آورده‌اند در این امتحان.

 انسان باید همیشه خودش را جان‌بركف در خدمت امام علیه السّلام احساس كند. كسی كه خودش را جان‌بركف احساس می‌كند آن‌وقت می‌تواند دیگر هر كاری بكند؟ فرض این است كه جان بر كف است دیگر، جان‌بركف جان‌بركف است دیگر. یا ادّعا است؟ اگر جان‌بركف است آن‌وقت می‌گویند شما در اینجا بایست، در اینجا این كار را انجام بده.

 سلمان چه مقامی داشت؟ رسید و وحدت پیدا كرد با امیرالمؤمنین، وحدت پیدا كرد با ولایت و جزو شد. راجع به سلمان داریم سلمانُ منّا أهل البیت‌[[9]](#footnote-9) یك وقت می‌گوید: سلمانُ منّا مرحوم آقا می‌فرمودند در بعضی از عبارتی كه داریم منّا أهل البیت است در بعضی‌ها منّا است، آن أهل البیت بالاتر است. منّا هم در همان وادی است در همان خیمه قرار داد، در همان مسیر قرار دارد. ولی در بعضی داریم سلمان منّا اهل البیت از ما اهل بیت بوده است. امام صادق می‌فرماید: سلمان منّا أهل البیت از ما اهل بیت بوده است. سلمان مگر شهید شد؟ نه، اتّفاقاً خیلی هم عمر كرد. بعضی‌ها صد و هشتاد سال نقل می‌كنند و در بعضی‌ها دویست سال و من در یك جا سیصد و بیست سال هم دیدم حالا دیگر نمی‌دانم نقطه آن عوض شده چه شده؟ یا گفتند سن آن زیاد است یك دندانه هم اضافه كنیم. آخر می‌گویند یكی از همین مورّخین از همین افراد، تاریخ عاشورا می‌نوشت و بعد منشی او گفت سّیدالشّهدا سی هزار نفر ... گفت بابا اصلًا كل افرادی كه كربلا آمدند سی هزارتا نبودند! گفت بگذار همه را بكشد فلان فلان شده‌ها را بگذار بكُشد! این تاریخ بالاخره یك قضّیه ... حتّی یا سیصد هزار هم نقل شده به این نحو كه ...

 مرحوم حاج میرزای دربندی ایشان در تاریخ و جریان كربلا یك كتابی دارد. می‌گویند به این كتاب علما خیلی توجّه نداشتند؛ زیرا ایشان یك فردی بود كه به همین مسئله كه عرض كردم به مصیبت زدگی مبتلا بود. یعنی مصیبت سیدالشّهدا آمده بود و بر او غلبه كرده بود و آن تمام وجودش را مصیبت گرفته بود. نقل می‌كنند یك‌دفعه در حرم سید الشّهدا علیه السّلام پنجره‌های ضریح را گرفته بود و قسم می‌داد سیدالشّهدا را قسم می‌داد كه تو را به حق مادرت فاطمه زهرا شمر را در روز قیامت شفاعت نكن! به تو چه مربوط است كه این سیدالشّهدا شفاعت كند یا نكند مگر چیزی از تو كم می‌شود؟ تو چه كاره هستی كه برای امام داری تكلیف تعیین می‌كنی؟ آن هم قسم‌های ... آن هم شنیده بود كه كسی كه ائمّه را به مادرشان قسم بدهد آن ائمّه ردخور ندارد و انجام می‌دهند. حالا اگر در روز قیامت امام حسین خواست شمر را شفاعت كند چه می‌شود؟ ما نمی‌گوییم این كار را انجام می‌دهد بالاخره هر چیزی روی حساب و كتاب است. حالا ما این را فرض كنیم حالا بخواهد شفاعت كند، این چیست؟ این مصیبت زدگی است. یعنی دیگر تو امام حسین را قبول نداری تو فقط تمام وجودت رفته در مصیبت و نمی‌خواهی خارج بشوی. چرا نمی‌خواهی امام حسین را بالاتر از

 مصیبت ببینی؟ چرا نمی‌خواهی آن رحمت امام حسین را بالاتر از همه چیز ببینی؟ چرا نمی‌خواهی خودت را نزدیك به آن افق كنی و از آن افق به جریانات نگاه كنی؟ چرا؟! همین. فقط ماندیم در این مصیبت كسی حرف نزند.

 الان در بسیاری از این بلاد هند و در پاكستان و امثال‌ذلك برای سیدالشّهدا خیلی مصیبت زده هستند تمام اینها به این قضیه مصیبت زدگی مبتلا هستند. هر كسی بیاید هر دروغی بگوید ولی مصیبت عاشورا را بدتر كند این پیش مردم محبوب‌تر است. هر دروغی می‌خواهد بگوید! چندی پیش بود شنیدم سید عالمی آنجا، در هند یا در پاكستان ظاهراً در هند بوده آمده گفته كه در شب عاشورا سیدالشّهدا و اصحابشان رفتند غسل كردند، خودشان را تنظیف كردند. زدند این را از مسجد بیرون كردند این را تبعید كردند كه تو به چه حقّی آمدی این حرف را زدی؟ یك قطره آب پیدا نمی‌شد آب غسل از كجا پیدا كردند در شب عاشورا؟ این چیست؟ بابا من تاریخ دیدم، تاریخ خواندم. دارم واقعیت را بیان می‌كنم. نه اصلًا تو حق نداری. حالا اگر بگوید امام حسین از وقتی‌كه مادر به دنیا آمد لب به آب نزد، هان! این درست است! این درست است! پنجاه و هفت سال از سنّ امام حسین گذشت تمام این پنجاه و هفت سال در عطش بود و در چه بود. این درست می‌گوید، این درست است! اینها همه تخیلات است. همه اینها توهّمات است. امام حسین كه نخواسته ما در روز عاشورای تخیلی گیر كنیم. در روز عاشورای عقلانی سیدالشّهدا خواسته ما را حركت بدهد. در روز عاشورای منطقی، در روز عاشورایی كه مظاهر جمال الهی به نحو اتمّ در تاریخ خلقت ظهور پیدا كرد در این وادی سیدالشّهدا می‌خواهد ما را حركت بدهد در آنجا راه ببرد.

 لذا به حضرت زینب توصیه می‌كند: لایذهبنّ بحلمك الشّیطان‌[[10]](#footnote-10) شیطان نیاید صبر تو را ببرد، شیطان نیاید حلم تو را ببرد، همیشه خدا را ببین. همیشه بر این جریانات خود را غالب ببین. دلت شكست اشكال ندارد گریه كردی اشكال ندارد. ولی همیشه خود را مسلّط بر اوضاع فرض كن. حضرت زینب می‌آید در مجلس ابن زیاد می‌گوید: چگونه دیدی كار خدا را و قهر خدا با برادرت؟ می‌فرماید: ما رأیت إلّا جمیلًا.[[11]](#footnote-11) زیبا می‌بینم، نمی‌بینم او را مگر زیبا. این حرف را حضرت زینب برای خود را از دست ندادن نگفت، به خاطر اینكه در مقابل آن خود را نبازد نگفت، به قول ما خودش را از دسته نیندازد، به خاطر اینكه حالا او را بكوباند نگفت، نه. اینها همه تعابیر ماست. تعابیر ماست كه در وقایع مختلف از این تعابیری داریم كه صدتای آن یك غاز ارزش ندارد چون هیچ پشتوانه ندارد نسبت به اینها. حضرت زینب آن احساس خود را بیان كرد. حضرت زینب آن جمال مطلق الهی را در این جریان دارد مشاهده می‌كند. مگر می‌تواند غیر از این بگوید، حتی زبانش برنمی‌گردد به غیر از این، زبان حضرت زینب اصلًا به غیر از این برنمی‌گردد. فكر نمی‌كند همین‌طوری می‌آید این كلمات از قلب برمی‌خیزد و می‌آید جلو. چون آن جمال را در نقطه اتَمّ احساس كرده است و حاضر است‌

 هزار بار این قضیه تكرار شود آن جمال از دست نرود. هزار بار تكرار شود و حاضر است و آماده است. حضرت زینب برای هزار كربلای دیگر آماده بود. چیزی را خدا به او چشانده و در افقی او را قرار داده كه واقعیت را دارد می‌بیند. عین واقع را در اینجا می‌بیند. آن مصیبت هم به جای خودش وقتی‌كه سر حضرت را می‌بیند آن مسائل برایش حاصل می‌شود، آن گریه‌ها حاصل می‌شود، طبیعی است بالاخره حضرت زینب انسان است، نفس دارد.

 رسول خدا فرزندش حضرت ابراهیم از دنیا رفت، گریه كرد و فرمود كه: ما تسلیم رضا هستیم و قلب شكسته می‌شود و اشك جاری می‌شود و ما غیر از رضای الهی چیزی را نمی‌خواهیم. همان كیفیت می‌آید حاصل می‌شود. آن خلیفه دوّم بود كه می‌آمد می‌گفت كه این كارها را بگذارید كنار، این مسائل را بگذارید كنار و كار رسول خدا را مورد اعتراض قرار داده بود. حزن كه اشكال ندارد، قلب شكسته می‌شود اشك از چشم انسان می‌آید. ولی در عین اینكه این اشك می‌آید این قلب می‌خواهد از شدّت شعف كه چه دارد در اینجا حاصل می‌شود، این خدا چگونه دارد نسبت به این بندگانش هنرنمایی می‌كند، این حالت را وقتی احساس می‌كند اصلًا قلب می‌خواهد منفجر شود.

 لذا این مسئله مسئله‌ای است كه باید به این مطلب پی برد. كسانی كه اهل حقیقت‌اند و اهل توحیدند و اهل سیرند اینها به این مطالب می‌رسند، به حقیقت این مطالب می‌توانند دست پیدا كنند. من شنیده بودم بعضی‌ها هستند نماز شب كه می‌آیند بخوانند در كفنشان نماز شب می‌خوانند. برای اینكه عذاب قبر برداشته شود پس تو نماز شب را برای عذاب قبر می‌خوانی؟ نماز شب را برای خدا دیگر نمی‌خوانی! یا افرادی هستند كه می‌گویند ما چند دوره قرآن بر روی قبرمان خواندیم. من حتّی از بعضی شنیدم كه سه دوره قرآن ختم كردیم روی قبرمان كه عذاب قبرمان برداشته شود! مگر انسان قرآن را برای عذاب قبر می‌خواند؟ قرآن را باید برای رسیدن به مطالبش خواند، برای رسیدن به آن نورانیتش خواند، برای رسیدن به آن مفاهیمش خواند. در آیات قرآن باید تأمّل كرد، آیات قرآن آیات كلیدی است. انسان باید جلوی چشمش قرار بدهد، نه اینكه برای عذاب قبر، نه اینكه انسان كفن را می‌پوشد نماز شب در آن بخواند.

 اویس قرن از یك جا می‌گذشت دید یك نفر قبر كنده در آن نماز می‌خواند. گفت چه كار می‌كنی. گفت نماز می‌خوانم. گفت برای چه؟ گفت برای اینكه عذاب قبر نداشته باشم. گفت چند سال است می‌خوانی؟ گفت: بیست سال. گفت: بیست سال است كه از خدا داری دور می‌شوی. اویس فهمیده مطلب را، اویس رند است. او می‌داند كه باید عذاب قبر را گذاشت كنار از فكر رفت بیرون، سؤال نكیر و منكر را گذاشت كنار، مسائل كنار گذاشت. وقتی‌كه می‌گوید اللَه اكبر فقط خدا بیاید در نظر. اللَه اكبر قرض‌هایم را بدهم! اللَه اكبر درد كمرم خوب شود! اللَه اكبر فلان بیماری بد را دارم درمان شوم! اللَه اكبر ... تمام اینها چیست؟ توهّمات است. تمام اینها تخیلات است. اینها هست، عذاب قبر و اینها هم هست آنها هم به جای خود. امیرالمؤمنین علیه‌

 السّلام به ما راه یاد می‌دهد، مبنا دارد به ما نشان می‌دهد، معیار دارد در اختیار ما می‌گذارد می‌گوید من نماز نمی‌خوانم برای اینكه در بهشت بروم، من نماز نمی‌خوانم كه در بهشت بروم. این همین است. آن نمازی كه در آن باشد كه انسان به بهشت برود دیگر آن نماز نیست. اینها دارند به ما یاد می‌دهند. این حرف از من نیست از خود ائمّه این مسائل است و نماز نمی‌خوانم به خاطر اینكه جهنّم نروم یعنی وقتی‌كه می‌گویم اللَه اكبر اگر به تو بگوید جهنّمی نیست. می‌رویم پی كارمان دیگر.

 یك‌دفعه به رفقا گفتم. گفتم اگر از امشب، شب جمعه، در تاریخ فلان بگویند حالا فرض است دیگر، فرض كه اشكال ندارد در امشب یك توقیعی از ناحیه حضرت بیاید كه ما دیگر نماز را برداشتیم. می‌گوییم به به به! یكی یك جعبه شیرینی می‌خریم و پشتك می‌اندازیم و دیگر تمام شد. جهنّم درش بسته شد، سوختش تمام شد. این آتش‌ها دیگر همه خاموش شد! بنشینیم با خودمان فكر كنیم، اگر واقعاً این‌طور باشد چه حالی برای ما پیدا می‌شود خوشحال می‌شویم یا نه؟ اگر دیدیم خوشحال شدیم هان! قافیه را باختیم، قافیه را باختیم. یك فكری با خودمان بكنیم. من دارم معیارها را در اختیارتان قرار می‌دهم. بنشینیم فكر كنیم. الحمدلله راحت شدیم بابا بَه عجب امام خوبی است! به به چقدر خوب است این امام بیاید یكی یكی بردارد، امشب نماز، هفته بعد روزه، هر هفته یكی یكی بیاید بردارد.

 امّا اگر مثل مرحوم قاضی، نه حالا مثل او، كه بفرماید اگر در عالم برزخ یا روز قیامت خدا بگوید من دیگر نماز را برداشتم آنجا دیگر چه خاكی بر سر كنیم؟ او فهمیده است. اگر خدا روز قیامت بگوید ما از تو نماز نمی‌خواهیم این را دیگر چكار كنیم؟ او متوجّه شده است كه در این نماز چه خبر است. آن فهمیده كلام امیرالمؤمنین علیه السّلام را كه می‌فرماید: من به خاطر جهّنم نماز نمی‌خوانم به خاطر عقاب نمی‌خوانم، اصلًا در موقع نماز عقاب را در نظر نمی‌گیرم، اصلًا در موقع نماز به این خاطر نمی‌خوانم كه اگر نخوانم عقاب است. ما این‌طوری نیستیم؟ خدایی ما این‌طور نیستیم؟ وقتی داریم نماز می‌خوانیم: بخوان نماز را، پشتش چوب است‌ها فلان است‌ها، برو زود بخوان. هیچ تا حالا فكر كردیم كه الان دارد یك سعادتی از ما از بین می‌رود، یك فیضی دارد می‌آید كه منتظر است كه ما می‌خوانیم یا نه؟ هیچ تا حالا به این فكر كردیم و با این نیت رفتیم نماز خواندیم آن‌وقت ببینیم چقدر فرق می‌كند. با این نیت تا به حال رفتیم به سمت نماز ظهر، نماز شب، مغرب و عشا و صبح یا نه آن است؟! بل وجدتك اهلًا للعبادة فعبدتك‌[[12]](#footnote-12) تو را اهل عبادت یافتم. باید من تو را عبادت كنم، وظیفه بندگی من است كه تو را عبادت كنم، بیایم با تو راز و نیاز كنم، بیایم فقر خودم را به تو نشان بدهم، بیچارگی خودم را به تو نشان بدهم، آن موقعیت تو را در نظر بگیرم موقعیت خودم را در نظر بگیرم، حال كنم با تو، حال كنم. تو در مقام معبودیت تو در مقام ربّ و من در مقام عبودیت و در مقام مسكنت. خیلی شیرین می‌شود، خیلی مسئله فرق می‌كند. اینها كسانی هستند كه توقّف نكردند. توقّف نكردند.

 می‌گویند یك روز معروف كرخی كه دربان امام رضا علیه السّلام بود بعضی از صاحبان تراجم به خلاف موقعیت او را تنّزل دادند و این مسئله را مورد تردید قرار دادند و باید پاسخگو باشند مستجاب الدّعوه هم بود. افرادی كه می‌آمدند پیش او می‌گفتند كه می‌خواهیم سفر برویم یك دعایی برای ما بده. می‌گفت: خدا را به سر معروف كرخی قسم بدهید خدا برآورده می‌كند. می‌آمدند می‌گفتند ا! مگر می‌شود؟! معروف كرخی عجب آدمی است! مثل اینكه خیلی خودش را قبول دارد! یكی آمده بود سفر دریا داشت، یك چیزی نوشت گفت هر وقت كه دریا طوفانی شد، در دستت نگه دار جلوی آسمان، طوفان از بین می‌رود. رفت و دریا طوفانی شد و آمدند گفتند نوشته معروف، درآوردند تا نگه داشتند آرام شد اصلًا انگار نه انگار كه طوفانی شده. بعد آن شخص وقتی‌كه رفت با خودش گفت ببینم این چیست چه اسم اعظمی‌است كه حتّی یك ثانیه هم مهلت نداد. آخر این دواهایی كه آدم می‌خورد گاهی اوقات دو ساعت بعد اثرش ظاهر می‌شود، بعضی‌ها یك ساعت، این چه بود كه همان تا بیرون نیاورده دریا انگار از اول هیچ حركتی نداشته. نگاه كرد دید نوشته: خدایا به سر معروف تو را قسم می‌دهم كه این بلیه را برطرف كن گفت. ا ا ا این هم دعا بود نوشته؟ بلند شوم بروم حساب او را برسم. وقتی‌كه به مدینه برگشت در آن زمان امام رضا علیه السّلام در مدینه تشریف داشتند. رفت و دید جناب معروف ایستاده و تا چشم معروف به او افتاد گفت: هان دریا طوفانی شد من را قسم دادی بعد هم آن كاغذ را باز كردی مثل اینكه اصلًا آنجا خودش بوده است گفت این چه چیز است؟ گفت: آن سری كه اینجا به این آستان ساییده شده است پیش خدا این‌قدر قیمت ندارد؟ آن سری كه در آستان علی بن موسی الرّضا ساییده، آن سر آیا پیش خدا ارزش ندارد؟! برو برو هر وقت گیر كردی به همین سر ما دعا كن خدا راهت می‌اندازد. ظاهراً این‌طور كه نقل می‌كنند بر اثر ازدحام جمعیت در مرو وقتی‌كه جمعیت خیلی فشار آورد مثل اینكه به دیوار خیلی فشار آورده شد و استخوان‌هایش شكست و به این كیفیت از دنیا رفت. وقتی‌كه ایستاده بود و جمعیت می‌خواست وارد منزل حضرت بشود. البتّه بعضی اینها را مورد تردید قرار دادند چون حضرت در مرو بودند قبر معروف در بغداد است. ولی من خیال می‌كنم كه شاید علّتش این بوده و بعد حالا یا آمده به بغداد، مدّتی طول كشیده و بعد از شهادت امام رضا علیه السّلام آمده؛ و این علّت برای كسالت و اشتداد كسالت بوده تا اینكه به بغداد رسیده فوت كرده. لذا می‌شود جمع كرد بین این علّت برای ارتحال معروف و بین اینكه ایشان در بغداد هستند. ما هم زیارت كردیم مزار ایشان را در بغداد، معروف است خیلی مشخّص است.

 نكته اینجا است؛ یك روز روزه‌دار بود می‌گذشت از جایی، دید یك نفر سقّا است سقّا كه آب می‌آورند و آبشان را می‌فروشند می‌گفت كیست كه بیاید از این آب بخورد من دعا می‌كنم، خدا رحمت كند كسی كه از این آب بخورد، رحم اللَه من شرب من هذا. بلند شد رفت گفت یك پیاله بده من، یك پیاله گرفت آن هم داد و دعایش كرد و گفت مگر تو روزه نبودی؟ گفت: چرا. گفت: چرا آب خوردی؟ گفت: دیدم این‌

 دارد دعا می‌كند گفتم این دیگر نزدیك‌تر است، دیگر حالا كه دارد دعا می‌كند بلند شوم بروم این من را هم دعا كند. البتّه روزه روزه واجب نبود قطعاً روزه روزه مستحب بود. معروف چرا این كار را كرد؟ چون در عمل گیر نكرد. این بود. این عمل او عمل موحّد است. این عمل عمل موحّد است. دیدید بعضی‌ها وقتی‌كه وضو نمی‌توانند بگیرند عمداً می‌روند وضو می‌گیرند می‌گویند نماز بی‌وضو به ما نمی‌چسبد. این به آنجا می‌خورد، اینها در عمل گیر كردند. دیدید بعضی‌ها زخم معده دارند ناراحتی دارند موقع ماه رمضان می‌شود، آقا روزه بر شما حرام است، من حرام سرم نمی‌شود من ماه رمضان را باید روزه بگیرم! این در عمل گیر كرده است، در عمل گیر كرده است. خدا گفته كه روزه واجب است برای كسانی كه سالم هستند، برای كسانی كه بیماری ندارند، برای كسانی كه بیماری دارند روزه حرام است خدا می‌گوید من گفتم یا نه؟ می‌گوییم بله. چرا روزه می‌گیری؟ مگر روزه را من واجب نكردم؟ من هم می‌گویم تو نباید بگیری. اصلًا دو نفر سالم هستند چرا مریض؟ به یكی خدا می‌گوید شما روزه بگیر به این یكی می‌گوید در این ماه رمضان باید همین‌طور بنشینی و نگاه كنی. می‌گوید خدایا دِ؟ خب دِ ندارد، روزه را من واجب كردم به تو واجب می‌كنم، به تو واجب نمی‌كنم حرام می‌كنم. از تو این را می‌خواهم، من از تو این را می‌خواهم. این هم همان است.

 باید انسان در خودِ عمل هم نباید متوقّف بشود. باید در چه متوقّف شود؟ در رضای الهی، خدا چه می‌خواهد، خدا چه می‌خواهد. آن‌وقت در بعضی از اوقات یا در همه اوقات اگر انسان رعایت این قضیه را بكند انسان می‌فهمد نماز با تیمّم نورانیتیش از نماز با وضو بیشتر می‌شود. چون در این نماز نفس كنار رفته است، خیالات در این نماز كنار رفته است، خیالات كنار رفته است. می‌داند این دیگر میل نفسانی است چون دلش می‌خواهد می‌شود نفس. ولی چون خدا گفته خدایا من تیمّم می‌كنم می‌بیند این از آن اثرش بیشتر است. اینجا است كه می‌گویند مراقبه، به اینجا می‌خورد. یعنی انسان به دنبال همانی باشد كه دستور دارد، از خودش اضافه نكند كم‌وزیاد نكند، از خود كم‌وزیاد نكند. روغن داغش را بیشتر نكند، پیاز داغش و نعنایش را بیشتر نكند می‌گویند این‌قدر. وقتی‌كه انسان خودش را به این كیفیت درآورد آن‌وقت نفس می‌شود نفس مطیع و موم، می‌شود موم. نفس موم هم به هر كیفیتی می‌شود درآید ما چه هستیم؟ سنگ خاره، سفت. گفت «حیران آن دلم كه كم از سنگ خاره نیست»[[13]](#footnote-13) تا این نفس موم نشود كه آن مجسّمه‌ساز نمی‌تواند او را به شكل یك شی‌ء خاصی دربیاورد. باید نرم باشد. سفت، سفت است دیگر می‌شكند. چه جوری نرم می‌شود؟! سپردن دل به رضای الهی، سپردن دل به آن چه را كه او می‌خواهد تسلیم باشد، آقا وضو بگیر وضو می‌گیریم. وضو نگیر نمی‌گیریم. روزه بگیر می‌گیریم، نگیر نمی‌گیریم. آن‌وقت اینجا دیگر اسراری هست كه آدم باید برسد و صحبت در اینجا بسیار زیاد است.

 پس بنابراین نتیجه صحبت این است آنچه كه هدف است برای این مجالس توقّف در مصیبت نیست‌

 بلكه استفاده ابزاری است از مصیبت برای رسیدن به ولایت. انسان به ولایت برسد. اما اگر انسان بخواهد خودش را بیاورد در مصیبت و دائما فرو ببرد و دائما كلنجار برود با خودش، دائماً دارد دور می‌شود، نه، این فایده ندارد دارد كار خودش را خراب می‌كند. انسان باید بنشیند، آن شخص دارد از سیدالشّهدا می‌گوید، بخواهد نخواهد دل حركت می‌كند، نفس حركت می‌كند. حالا به هر كسی به همان ادراك خودش و در فضای خودش، دارد حركت می‌كند. آرام است، دلش آرام است، دلش تلاطم ندارد.

 در یك مجلسی بودیم و مصیبتی خوانده شده بود و اشعاری و نوحه و سینه‌زنی و این چیزها. من احساس كردم كه بهتر نبود كه در انتخاب این اشعار، در انتخاب این كلمات، در انتخاب این تعابیر یك كلمات خیلی با معناتر. آخر در روضه سیدالشّهدا خیلی چیزها پیدا می‌شود، خیلی مسائل گیر آدم می‌آید نباید آدم به این چیزهای پایین خودش را گیر بدهد و در آنجا توقّف كند. خیلی معانی در این جریان هست. كربلا هر لحظه‌اش یك صحنه است یك صحنه اسوه و یك صحنه تعلیم، تعلیم، تعلیم، یاد بدهد. آن صحنه‌ها را انسان بیاورد و به شعر بیاورد كه دل‌ها را تكان بدهد، بِكَند، دل‌ها را بكند و به آن فضا حركت كند.

 ان‌شاءاللَه كه مقصود و منظور بنده از طرح این مسائل این باشد كه آن آثار و آن بركاتی كه بزرگان بر این‌گونه مجالس مترتّب كرده‌اند آنها برای ما حاصل بشود و با دائماً زیاد كردن این مسائل و طولانی كردن و اینها این مسائل پیدا نمی‌شود، این مطالب پیدا نمی‌شود. آنچه كه آنها فرمودند. راه و روشی كه آنها به ما تعلیم دادند این است كه سیدالشّهدا را انسان وسیله قرار بدهد برای رسیدن به توحید. به غیر از سیدالشّهدا ما كه را داریم؟ وسیله قرار بدهد. آیا با این‌گونه مجالس انسان به این نقطه می‌رسد؟ گمان نمی‌كنم، گمان نمی‌كنم برسد. وسیله قرار دادن سیدالشّهدا یعنی آمدن سیدالشّهدا را نه به عنوان یك موجودی كه در هزار و چهار صد سال پیش بوده نه، سیدالشّهدا را به عنوان یك فرد كه الان در امشب حضور دارد. چه می‌خواهد از من چه می‌خواهد؟ از رفتار من چه می‌خواهد؟ از رفتارم در اجتماع چه می‌خواهد؟ از رفتارم با خانواده چه می‌خواهد؟ از رفتارم با رفیق چه می‌خواهد؟ از رفتار شخصی، عبادی، غیرعبادی، معاملات، اینها چه می‌خواهد، معاملات چه می‌خواهد؟

 مگر به عمر سعد حضرت نفرمود به جای آن باغ‌هایی كه ابن زیاد از تو بگیرد من از باغ‌های مدینه به تو می‌دهم این معامله است دیگر. البته حالا این ظاهر است اینكه چیز ظاهر است. این یعنی چه؟ یعنی اگر ما در یك جا گیر كردیم و دیدیم در این مسئله یك ایراد و اشكالی دارد نباید وارد شویم. نباید دنیا را بر آخرت ترجیح بدهیم. متأسّفانه امروز فرهنگ مادّی بر آن تصرّفات ما و در اعمال ما حاكم است. این فرهنگ باید عوض شود و تبدیل به یك فرهنگ عاشورایی بشود، فرهنگ كربلایی بشود و آن فرهنگی كه انسان را با روح و روان و جان سیدالشّهدا علیه السّلام آشنا می‌كند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. آسياب [↑](#footnote-ref-1)
2. كشف القناع، ج ٤، ص ٤٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. منهال بن عمرو، يكى از هواداران اهل بيت بود كه در شام مى‏زيست. در روزهايى كه اسراى اهل بيت در خرابه شام بودند، روزى امام سجاد عليه السّلام بيرون آمد و با او برخورد كرد و گفتگوهايى ميان آن دو انجام گرفت و امام، از مظلوميت اهل بيت و شدايد دوران اسارت سخن گفت. [↑](#footnote-ref-3)
4. وقعة الطف، ص ٢٠٠؛ اللهوف على قتلى الطفوف، ص ٨٣. [↑](#footnote-ref-4)
5. اللهوف على قتلى الطفوف (ترجمه فهرى)، ص ١٠؛ مثير الأحزان، ص ١٤. [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسير فرات الكوفى، ص ٤٣٠. [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسير العياشى، ج ١، ص ٢٠٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ١٢. [↑](#footnote-ref-7)
8. درر الفوائد، ج ١، ص ٩١ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-8)
9. المحاسن، ج ١، ص ١٤٣. [↑](#footnote-ref-9)
10. وقعة الطف، ص ٢٠٠. [↑](#footnote-ref-10)
11. مثير الأحزان، ص ٩٠ [↑](#footnote-ref-11)
12. عوالى الئالى العزيزة فى الأحاديث الدينية، ج ٢، ص ١١. [↑](#footnote-ref-12)
13. ديوان حافظ، غزل ٧٢:

نگرفت در تو گريه حافظ به هيچ روحيران آن دلم كه كم از سنگ خارا نيست‏ [↑](#footnote-ref-13)